ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی
من الله فی الکافی عن الکاظم ع فی هذه الآیه
قال یعنی من اتخذ دینه رأیه بغیر امام من
من ائمة الهدی و فی البصائر عن الصادق
علیه السلام مثله
والشعراء یتبعهم تحقیق عداوت کرده که از آنها نازل کرده
تغییر دادند دین خدا را و خلاف کردند از خیرای که در حل
آن را هم کردند شاعر را که احدی از ایشان نقیصه کند
و مقصود از این شاعر در اینجا آنهائی است که دینی علما را
وضع کرده اند بسر خود و مردم ایشان را تبع گشتند در بیان
از نزد خود ... عداوت کرده از خود آمادین شاعر را که

که احدی ادعای امامت کند باو است و جز این البته مقصود
این است کسانی است که جعفر را تعلیم کرده اند بجز محمد جز خدا
لیکن گمراه هستند و گمراه نمودند

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر والصلوة علی
محمد الذی اوحی الله الیه ما اوحی وعلی آله الذین اذهب الله عنهم
الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد چنین گوید بنده جانی اسیر
فانی عبد الله ابن محمد البهبهانی که یکی از مسائل اجماعیه قطعیه وامور
ضروریه دینیه مسئله معراج جسمانی حضرت خاتم النبیین محمد ابن عبد الله
صلی الله علیه وآله است واین معراج جسمانی از خارق عادات
ومعجزات آنحضرت است ومخالف در این مسئله کافر وخارج
از ربقه مومنین است وچون بعضی از اهل تدلیس وتلبیس اشتباه
بر عوام خلق کرده وشیخ جلیل اعنی شیخ احمد ابن زین الدین احسائی
اعلی الله مقامه که یکی از علماء کاملین وعرفاء واجلین است متهم نموده
بمعراج روحانی نموده وآن بزرگوار را متهم بانکار ضروریات نمایند
اسلام ومسلمین کرده وتا ببینی مصدق [illegible] جلیل را بکفر وضلالت

واقرار واعتقاد آن واجب است واز ضروریات دین اسلام است

در بیان ... احوال حضرت ... علیه السلام

فضلا و اعلاما

و ضلالت نسبت داده لهذا این حقیر از باب احقاق حق و ابطال
باطل و رفع تهمت از مؤمنین و لیهلک من هلک عن بینة در مقام شرح
کلمات محکمات و توضیح دلایل کلمات متشابهات الشیخ بزرگوار
برآمده در شرح بدانند تا این شبهه از ذهن عوام زدوده شود
و تلبیس و تدلیس اهل تشکیک و تضلیل برایشان واضح و آشکار شود و در چندی
قبل در توضیح و تبیین این مطلب و رفع این تهمت و افترا در کتاب
احقاق الحق در رد بر جمله مفتری هدایة نوشته ام و در رفع
این شبهه و سایر شکوک و شبهات او شرح مبسوطی داده و جواب
وافی و کافی در رفع تلبیسات و تمویهات آن مفتری لعنه الله و حال هم در اینجا نیز

و لا حول و لا قوة الا بالله

مختصراً و مجملاً عرض می نمایم که بدانکه قول و اعتقاد شیخ و شیخیه
در سر و آشکار و در ظاهر و باطن در خصوص این مسئله ضروریه
و سایر مسائل دینیه از اصلیه و فرعیه تابع و مطابق قول آل محمد

کتاب ... [illegible]

علیهم السلام است که ما قال آل محمد قلنا و ما دانوا به دنا و قولی فی
جمیع الاشیاء قول آل محمد فیما اعلنوا و فیما اسروا و فیما
بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی و اعتقادنا ان من شذ عن آل محمد فهو
من النار ... و اشهد ان اقوالهم حجة و طاعتهم مفروضة

دان بحبهم ... [illegible] و الهم

[illegible]

و معهذا بهم لازمه و لاحقه را بهم منیجه داز جمله کلمات
شیخ بزرگوار اعلی الله مقامه که دال صریح در قول معراج جسمانی است
و شیخ مرحوم در شرح فقره مستجیر بکم در شرح زیارت جامعه فرموده است که جسم
پیغمبر و امام علیهم الصلوة والسلام در این دنیا در این هیکل صوری بشری
بجهة خلق ظاهر شدند و بشریت ایشان در جنب مقام نورانیت
جسم اصلی ایشان مثل یک ذره نسبت بتمام این عالم بلکه نابود است که
لعبد فسه می شوند تا هذا اللفظ ولهذا صعد النبی صلی الله علیه وآله لیلة
المعراج بجسمه الشریف علی ما فیه من البشریة الکثیفة وثیابه الی
ولم یمنعه ذلک عن اختراق السموات وحجب الانوار الالهیه
یقف فی الشمس ولا یکون له ظل مع ان ثیابه علیه انتهی کلامه
یعنی بجهت اینکه جهت بشریت پیغمبر و ائمه علیهم السلام نسبت بنورانیت جسم اصلی
ایشان فانی و مضمحل بوده لهذا پیغمبر در شب معراج بجسم
شریف خود با آنچه در او بود از بشریه کثیفه علیحده و با جامهائی که در بر او
بود بمعراج تشریف بردند و این جهت بشریت و جامهائی که در بر او بود
مانع نبودند از اینکه آسمانها و حجب انوار را پاره کند و داخل در آنها
شوند بجهت اینکه بشریت غلیظه او در جنب جسم اصلی نورانی او

جمیل

در بیان کفر سراج احمد
و وحدت اعتقاد عوام جسمانی
حضرت شاه نعمت الله

قلیل دسته که گفته‌اند آیا نظر نمی‌کنی که آنحضرت در آفتاب می‌ایستادند و اصلا
سایه نداشت و حال آنکه جامهای او در بر او بوده و این از باب
این است که تمام کثافت و غلظت جامهای او نسبت بنورانیه جسم او مضمحل
بوده و بهمین حال است اهل بیت آنحضرت یعنی بشریت ایشان نسبت بمقام
نورانیت ایشان مضمحل بوده و بشریه ایشان تابع نورانیه تابع نورانیه ایشان
میباشد و در ذیل همین بحث فرموده است که مثل بشریت ایشان
مثل این است که یک مشت خاک در دریای محیط بگذاری پس دریای محیط
بنتیجه این یک مشت خاک مکدر و غلیظ نمیشود و بودن و نبودن
این یک مشت خاک بحال دریای محیط تفاوت نمیکند
پس بشریت پیغمبر و ائمه علیهم السلام نسبت بنورانیه جسم اصلی ایشان
مثل یک مشت خاک در دریای محیط میباشد و چنانچه از این مشت خاک در
دریای محیط اثری ظاهر نمیشود همچنین بشریت پیغمبر نسبت بنورانیه جسم
اصلی او فانی و مضمحل است و از برای بشریت او اثری ظاهر نمیشود
تمام شد فرمایش شیخ بزرگوار که در شرح این فقره فرموده بر اهل
تو نظر کن در این کلمات بنظر عبرت و انصاف بده و ببین چگونه
تصریح فرموده باینکه معراج پیغمبر بجسم بشری و بودن او با جامهای

ونبوی او لبعضهات وغیره فرموده که این سخن آن است در بشریه غلیظه
بعضیه نفسه نورانیه جسم اصلا او قلیل و مضمحل بعضه و از برای
بشریه او اثری ظاهر نبوده و مانع از پاره کردن افلاک
و حجاب الوار نبعضه و نفسه حقه و بشریه او در مقام صعود و عروج بافلاک
تابع جسم اصلا ولهم بالجمله و دل آخر این کلام صریح در قول بمعراج
جسمانی است پس بعد از صراحت ده این کلمات در معراج جسمانی چه عذری

[illegible]

... عرق و استیام در افلاک تحال و منع قول با ... تا اینکه
لعبد فرموده و سیدنا محمد صلی الله علیه و آله صعد الی السماء الجسم
الشریف بثیابه و عمامته و نعلیه ملاحظه کن که چگونه تصریح نموده
باینکه الحضرت بجسم شریف و با جامه و عمامه و نعلین خود باسمان
رفته اند پس حال دیگر تعمق بر این کلمات محکمات بعضی حذر نما
و بر بی ... کن از تشکیک و تلبیس ... که ... امر را بر عوام مشتبه
و ایشان را در حیرت و ضلالت ... تا اینکه ...
بر علما و حکمای اثنی عشری علیهم السلام رد و انکار نمایند

در محضها هذا الفظ لقد صعد
لیلة المعراج بشریته بل
و ثیابه حتی تجاوز السموات
السبع والحجب ولم یلزم
منه الخرق والالتیام
وان قلنا بعدم جواز الخ
و اذا ... لما قلنا
و ... والله ...
المسائل القصیفة ...
السبع ...

در بیان مسئله معراج جسمانی

و اینها را نه تنها تکذیب و تکفیر می‌نمایند و حال آنکه خداوند در مقام رد
و اعتراض کفار فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله
و فرموده و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه
مسئولا یعنی متابعت مکن هر چیز را که بآن علم و آگاهی نداری بدرستیکه گوش
و چشم و دل هر یک در قیامت مسئول خواهند بود و حضرت امیر علیه السلام
فرموده میانه حق و باطل چهار انگشت است حق آنست که بگوئی
دیدم و باطل آنست که بگوئی شنیدم پس اطلاعی که مولود بر فطرت اسلام
باشد و بلوغ رسیده باید متابعت کند آل محمد در افعال و اقوال و عقاید و تسلیم امر
آنچه را که روات ثقات از ایشان روایت کرده‌اند و عقیده بر این
اعمال و افعال و اقوال بر حسن اعتقاد و [illegible] پس تو او سوزد و کفار کنی
و تکذیب نکن چیزی را که علم تو بآن احاطه ندارد و تکذیب قول و کلام
تو بر خلاف عقیده و فهم تو است پس انکار تو بر خلاف سیره اسلام
و مسلمین خواهد بود و مخالف طریقه خدا و رسول است و لا تقولوا لمن القی الیکم السلم
لست مؤمنا تبتغون عرض الحیاة الدنیا و از جمله کلماتیکه
و ذالک صریح در قول معراج جسمانی است و حجت است بر او

عبارت سید مرحوم اعلی حاجی سید کاظم الرشتی اعلی الله مقامه در رساله عقایدیه
السید اعلی حاجی سید کاظم خود فرموده‌اند و این عبارت شریفه او قال السید اعلی الله مقامه
و منها ای من المعجزات المعراج فقد عرج صلی الله علیه و آله بجسمه الشریف
بل بشریته بل بثیاب بشریته و نعلیه الی ان صعد الی السماوات
و الکرسی و العرش و خرق الحجب و السرادقات فالذی یعتقد
انه صلی الله علیه و آله عرج بروحه او بجسم مثالی او بجسم آخر
غیر الذی فی الدنیا فقد کذب و افترا و ضل و غوی و کان من الاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم
یحسنون صنعا یعنی از جمله معجزات باهرات معراج حضرت
پیغمبر است پس آن حضرت بجسم شریف خود بمعراج رفتند
بلکه به بشریت خود بلکه بلباس بشریت و کفش خود که صورت عنصریه
دنیویه ظاهری دنیوی آن حضرت باشد و با نعلین خود که از زمان او
خریده بود بمعراج تشریف بردند تا اینکه صعود فرمودند بر آسمانها
و کرسی و عرش و حجب انوار و سرادقات جلال را هم
با همین جسم و صورت بشری دنیوی خود پاره نمود پس
هر کس اعتقاد داشته باشد که آن حضرت بروح خود بوده یا جسم
یا بجسم

در بیان درج معراج
حصر مسئله

باجسم مثالی خود یعنی در عالم خواب با جسم غیر از این جسم دنیوی او
بمعراج تشریف برده پس سخن کاذ و دروغ کعبه و افترا بر عصمه
بسته و گمراه گردیده و هلاک شده تا اخر ترجمه پس چنان فهمیده
و کلام سید جلیل هم دال صریح در قول معراج جسمانی است تحقیق
بر تو معلوم خواهد شد که شیعه بمعراج روحانی قایل نیستند
و آنچه را که معاندین منکرین فضائل اهل بیت باینها نسبت داده اند
و میدهند از قبیل هذیانات خلاف ضروریات [illegible] بهتان و افترا
و تهمت است اما جواب از عبارت مشابهی از شیخ مرحوم نقل
کرده اند که در معراجات در بیان حقیقت معراج فلما صعد القائم
في التراب وماءه في الماء وهواءه في الهواء وناره في النار
غرض خود را اصل عبارت شیخ بزرگوار با این مضمون نیست که نقل [illegible]
و نه چنین است که مفتری همدانی در رساله خود نقل کرده است
حیکه غرض این بزرگوار اثبات شق بعضای مسلمانان است و این جمع در کتاب
احقاق الحق هم در رد او نوشته ام بحمد الله تعالی که به افترای
او سو در جمیع حکایات او ظاهر و واضح شد این مفتری از اغلب
عبارات مسموعات

عبارت [illegible] اعتقادات [illegible] العوام [illegible] باجسم [illegible] که از [illegible] معراج [illegible]

از نقل این کلمات شاهد

مشایخ را تحریف کرده و انها را محذوف و در اول و اخر نقل نموده

و این حقیر اصل عبارت و صورت سؤال و جواب شیخ بزرگوار را

در اینمقام فرموده بعینه نقل میکنیم تا اینکه کیفیت دروغهای

برا او معلوم شود که در کلمات مشایخ عظام اصلا تناقض و تنافی

نیست و جمیع کلمات ایشان مطابق با ظاهر شریعت و ضروریات

دین اسلام است نهایت امر اینست که در بعض مقامات بعضی جاها

لفظ متشابهی را ایراد میفرمایند و لیکن مراد خود را از آن لفظ بیان

میفرمایند و محکم و متشابه در کلام خدا که افصح کلمات

موجود است و همچنین در کلام پیغمبر و ائمه علیهم السلام محکم و متشابه

هر دو موجود است و همچنین در کلمات اکثر علما و حکما و عارفین

محکم و متشابه هر دو موجود است و از آنکه در حدیث وارد است

و محکم چنانچه در روایت شده آن چیزی است که معلوم و معمول باشد

و متشابه چیزی است که بر جاهل آن مشتبه باشد پس بنا بر این تفسیر

اغلب کلمات حکما و علما و عارفین خاصه شیخ بزرگوار که حامل علوم باطنیه و اسرار

علی و آل محمد علیهم السلام است متشابه میباشد چرا که اغلب جاهل

بسبب اینکه جاهل به اصطلاح او هستند

مطلع

در بیان کیفیت معراج جسمانی

با مصطلح او بیشتر و مراد او سو فهمیده‌اند و لکن کلمات ایشان
نسبت به عارفین با مصطلح و مراد او محکم میباشد پس این عبارت قطیفیه
که محل اشتباه بعضی واقع شده نسبت به آنکه جاهل با مصطلح — از جهال
و مراد شیخ میشد متشابه میباشد و لکن نسبت به عارفین با مصطلح او
محکم و معلوم است و محکم کند شیخ در این مقام سابقاً بر تو مسلّم شد
و اصل سؤال و جواب قطیفیه که محل اشتباه واقع شده این است که ذکر میکند
قال السائل الشیخ احمد بن صالح القطیفی ما معنا حقیقة معراج
محمد صلی الله علیه و آله بجسمه من غیر لزوم خرق و التیام قال
الشیخ اعلی الله مقامه اقول ان حقیقة المعراج هو العروج
علی ظاهره و لا جهل فیه و انما الجهل فی معرفة جسد النبی
صلی الله علیه و آله و معرفة الافاعیل الالهیه و فی معرفة
الخرق و الالتیام فنقول اعلم ان الله سبحانه خلق قلب
المؤمن من فاضل طینة جسم محمد صلی الله علیه و آله و الفاضل
اذا اطلق فی الاخبار و فی عبارات العارفین بالاسرار
یراد به الشعاع و هو واحد من سبعین مثلاً جسم النبی

قرص الشمس وقلوب شيعتهم خلقوا من شعاع الواقع على الارض

من قرص الشمس فاذا عرفت انه يصعد بجسمه ولا يكون خرق هذا عرفت

والتيام وهو انا نقول الجسم هو كذلك ولكنه ليس الصورة

البشرية التي تحس وهي متجسدة وحكمها حكم ساير اجسام

الجمادية والصعود بها يلزم منه الخرق والالتيام و

ونجيب بان الصورة البشرية عند ارادة صعوده يجوز فيها

احتمالان في الواقع هما سواء وفي الظاهر هراه دال العدم

القول والاخير اقرب فالاول ان الصاعد كلما صعد

القى منه عند كل رتبة ما منها فيها مثلا اذا اراد تجاوز كرة

الهوا القى ما فيه من الهوا فيها واذا اراد تجاوز كرة

النار القى ما فيه منها فيها واذا رجع اخذ ماله من كرة النار

فاذا وصل الهوا اخذ ماله من الهوا الاخير ان هذا اول يلزم ان هذا

بعروج الروح خاصة لانه اذا القى ما فيه عند كل رتبة لم يصل

منه الا الروح لانا نقول انا لو قلنا بذلك فالمراد بها

الاعراض في الاعلى حدث في ذلك لانه لا القاها

لطلب غيبه وبقيه ما فيه لم يسلك

[illegible]

تعلقت بغيته بالكلية فيجب ان يكون ذالك محتاجا الان القائلين
بعروج الروح يقولون ان نسبته باقية لا تنفك وانما مرادنا
ان الجسم بالنسبة الى عالم الفساد يتلطف اذا صعد الى عالم
الكون ودنا فهو على ما هو عليه من التجسد والتخطيط والبيان ان
ان الصورة البشرية التي هي المقدار والتخطيط تابعة للجسم
في لطافته وكثافته فان الملك الاعظم مثل جبرئيل اذا خرج
في صورة البشر كصورة دحية ابن خليفة الكلبي كان يخرج
بقدر دحية مع انه يملأ ما بين اقطار السماء والارض
ولو شاء حل في ثقب الابرة واصغر لان الاجسام
اللطيفة النورانية تكون بحكم الارواح لا تزاحم فيها وكيفها
ولهذا يبلغ المعصوم عليه السلام من مشرق الدنيا الى مغربها
في اقل من طرفة عين والا يستغربه السامع وهذا هو ذاك
بعينه فهم واما ما عرضته فاعلم الاله فلانه انما توهم
من توهم من حطه ان العالم ع في موضع واحد لو اقبل اقبل الطعام
فاذا اغرق حصل حال يرد فرحه بانجاس الاجزاء المختلفة

فاذا دقت ودقق جميع الفلك على انه لا فرجة فيه ولا يمكن
تخلل اجزائه ولا تبرزها فان بد سبيل عدا الفرجة لا مع هذا
كله فيلزم فساد بنظم والالتيام وانما يكون بانبساط
الاجزاء الى الفرجة ولا يكون ذالك الا مع التخلخل والترقيق
ولا يمكن فيه ذلك وامثال ذلك وهذا جار على حسب انا جهل العادة
واما افاعيل الهيئة على تقدير تسليم امتناع الخرق والالتيام
فنقول على ظاهر العبارة ان المعراج معجز للنبي صلى الله عليه
وآله والمعجز يجري على غير ما يجري في العادة وفيما تعرفه الناس
فيجوز ان تكون الاجزاء التي كانت تقدر جسمه الشريف
حال مروره فنيت في بقاء جسمه كما فنيت الحيات والعصي
في جسم عصى موسى عليه السلام وكان جسمه الشريف قائما
مقامها في امداد الله لم السفلي من احكام الحجاب في سماء الدنيا
والفكر في الثانية والخيال في الثالثة والوجود في الرابعة
والوهم في الخامسة والعلم في السادسة والعقل في السابعة والصورة
في الثامنة والتغير والتقدير في التاسعة بحيث لا تفقد قوة منها

لا كسره

در بیان آنکه سعی احتیاج

لان حدوده نحو اهر علته ع هذه الاسباب خود اقوی منها فیلها
و کلا منهی لتعدی شیئا رجع ما فی منه بحیث لا یحصل فرق و لا اشتباه
تا اخر کلام شریف بیان و محل اشتباه و اشکال متعرض
در قول باحتمال اول است و فرموده انه احتمال میرود باحتمال بعیدی
و را از عقلها و صعود کننده هر قدر صعود کرده باشد اندکی
باشد از خود در نزد هر رتبه انچه را که از ان رتبه میدیده
دبرا از رتبه مثلا چون اراده کرده که از کره هوا تجاوز
کند انداخت انچه در او بود از هوا و در هوا و چون خواست
و از کره نار تجاوز کند انداخت انچه در او بود از نار در کره نار
و چون برگشته گرفته باشد انچه را که از نار و هوا داشته
و این است محل اشکال و اشتباه و مقری بهد انی و اشتباه و
ولکن نه هر کاه از اول و اخر وجودت اشکال بر ساطع
چنانچه شیخ مرحوم گفته و بعد اعتراض و دوری از ظاهر این
احتمال نحو و توجیه و بیان مراد خود از الفاظ معهوده
همه سو ظلمت باشی این کلام را هم محکم خواهی یافت و عیب و نقصی
در ان نمی بینی و ایرادی بر شیخ از ذکر این جمله نباید و ارد شاید

ص...

وخواهی فهمید که در کلمات و عبارات شیخ بزرگوار ثنائیه
هر ثانی و تناقض خلطها شده هیچ چیزی که مقرر کرد امکان عود
او اصلاح تناقض میانه این کلام با عبارتی که در فقره مسیحی گم
فرموده [اینست] ولکن آنجا که بنای ایشان بر اضلال
عوام و نقض عصای مسلمین [...] بکلمات متشابه عمل کنند
دارد از کلمات محکمات واضحة الدلالات اغماض و اعراض جمیعا
چنانچه خداوند از حال اینها خبر داده واما الذین فی قلوبهم زیغ
فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و [...]
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله و منها است
اینکه عبارت شیخ بزرگوار در جواب [سؤال] قطیفیه ترجمه و شرح
نمائیم که در جواب سائل از حقیقت معراج جسد و لزوم
خرق والتیام فرموده اند که تحقیق حقیقت معراج عروج
کرده است بر ظاهر آن و ظاهر عروج معلوم است
و جهلی در آن نباشد و این است وجز این نیست
و جهل در شناختن جسد شریفه است و در شناختن
خرق والتیام و در شناختن کارهای خداوندی است

بجون

مراد که عبارات ایشان در شرح [illegible]
صریح در معراج جسمانی [illegible] محمل [illegible]
ولفظ [illegible] سائل [illegible]
و از [illegible] در جواب [illegible]
قطعی در جواب [illegible] مورد
و حال آنکه در این جواب [illegible] عصری
را منحصر [illegible]
و [illegible] اعراض [illegible]
داما [illegible]
اینکه [illegible] احکام [illegible]
و منها [illegible] القرآن
و لا اصل [illegible]
فرموده در کلمات [illegible]
محکم و کلمات متشابهات
چنانکه [illegible]
و متشابهات [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
کمراه [illegible] در کلمات
بکلمات محکمات [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
در کلمات [illegible] متشابهات
مقصود [illegible] متشابهات

بدان بدرستیکه حق سبحانه تعالی دلها و ارواح مؤمنین را از فاضل
یعنی شعاع طینت پیغمبر خلق فرموده و نسبت شعاع بغیر نسبت
یک بعضی ذات است پس بنا بر این جسم پیغمبر صعه مرتبه الطف
از ارواح مؤمنین است و مثل جسم پیغمبر در این عالم مثل
قرص آفتاب است و مثل ارواح مؤمنین مثل شعاعی است
که از آفتاب واقع بر زمین میشود پس جسم پیغمبر
باین اندازه لطیف است و علت عقول و ارواح مؤمنین میباشد
آنگاه خواهی شناخت که آنحضرت با جسم شریف خود صعود
فرمودند تا آسمانها و کرسی و عرش و هیچ خرق و التیامی
در افلاک واقع نشد و اگر تو بگوئی جسم پیغمبر جسمی است ثقیل
میگوئی از دخول انجسم لطیف خرق و التیام واقع
نمیشود ولکن صورت بشریه محسوسه و کثافت انجسم است
و حکم صورت بشریه حکم سایر اجسام جامدیه است
یعنی کثیف و ثقیل است و صعود آنحضرت باین صورت
بشریه محسوسه مستلزم خرق و التیام است پس شیخ
مرحوم اعلی الله مقامه در دفع این ایراد در معصومه در جواب ... از این ایراد
و صورت بشریه آنحضرت در وقت اراده صعود ...

که الطف از جسد عرش است

باسمانها در آن احتمال ممکن و جایزات و در واقع اند و احتمال
مساوی است و در نظر هر احتمال اول بعقلها حور تر است
و احتمال ~~دوم بعقل نزدیک تر است~~ و احتمال اول که
بعقلها حور تر است این است که صعود کننده
هر قدر صعود با نحوه اند اخته است در نزد هر رتبه آنچه
را که از آن رتبه داشته باشد و قتیکه اراده کرد
از کره هوا انجا در گذرد اند اخت آنچه در او بود
از هوا در هوا و وقتیکه خواست که از کره نار تجاوز
کند اند اخت آنچه در او بود از جزو نار در نار
و وقتیکه از معراج برگشت چون بکره نار رسید آنچه
آنچه از برای او بود از کره نار در دل پس چون بکره هوا
رسید گرفت آنچه از برای او بود از هوا پس
بعد از ذکر این احتمال بعینه که در مقام محاجه و مجادله
مطلب احتمال فرموده بودند
با خصم فرموده بوده فرمودند لایقال ان هذا
قول بعروج الروح خاصة بغیر کشف نشود و بنا براین
احتمال و قول باین قدر این باشد و آنحضرت
...

در ابتر تبه

و هکذا

بروح تنها بمعراج رفته باشد بتوجیه اینکه هر گاه آنحضرت اندراج یافته باشد در نزد هر رتبه
آنچه در او بوده است از آن رتبه چیزی دیگر غیر از روح او
با فلاک بر هشته پس در دفع واحتراز از ظاهر این کلام الهی یا فیه منها
مناسبه فرموده لا ما نقول یعنی هر رسیکه ما میگوئیم
و ما اگر باین احتمال بعید قائل شویم مراد از اندراج
هر رتبه در مرتبه هر رتبه اعراض این مراتب است
نه ذوات اینها چرا که اگر ذوات و اصول این مراتب
را اندراج بود هر آینه بنیه وجثه وصوره بشری
بکلی باطل ومعدوم میشد پس واجب میشود که آنحضرت
مرده باشد بتوجیه اینکه قائلین بمعراج روحانی
میگویند که بنیه وجثه او از هم منفک وجدا
نگردید و این است وجه این نسبت که مراد ما از این
این است که جسم نسبت باین عالم کون وفسادی
چون صعود بعالم کون لقائیه نمائیه لطیف میشد
و الا نه جسم آنحضرت بنیه وصورت دنیوی خود مس بود
از مقدار یعنی طول و عرض وعمق جسد ظاهری او باقی
بود و تغیر و تبدیل در صورت بشری او واقع نشد

لو قلنا بذالک فالمراد
اعراض ذالک لا ذوات ذالک

حاصل [illegible]
[illegible]
[illegible]

ملاحظه مقال آنکه ~~[illegible]~~ منفصل از بدن خود را
در آسمان انداز و سمعه منفصل از بدن او است و سمعه متصل
بحدود ... [illegible] ملاحظه آنکه [illegible]
و احتمال هم در صورت بشری آنحضرت بفعلها کرد
تر میباشد این است که صورت بشریه و عبارت
است از مقدار یعنی طول و عرض و عمق در لطافت و کثافت
تابع جسم خود میباشد یعنی اگر جسم لطیف بوده باشد
صورة بشری او هم لطیف میشود و اگر جسم کثیف
باشد صورة بشری او به تبع الجسم کثیف و غلیظ
میباشد بدر سبکه ملک اعظم چون جبرئیل زمانیکه
بصورة بشر بیرون می آمد مثل صورة دحیه کلبی
بصورة جبرئیل در انوقت بصورة دحیه بقدر دحیه
بیرون می آمد و حال اینکه جبرئیل بجسم اصلی خود
میانه آسمان و زمین را پر میکرد و اگر در همان
لوقت بخواهد هر آینه در سوراخ سوزن
و دیگر چیک تر میشود داخل میشود بجهة اینکه اجسام
لطیفه نورانیه بحکم ارواح میباشند تزاحم
و تضایق در اجسام لطیفه نباشد بچون
ارواح و از این جهة بود معصوم علیه السلام

لکن عرض این است آنکه
این است که او در الطف
است اگر او با الاجرد [illegible]
ذی حس سار [illegible]
هر آینه [illegible] سر الله [illegible]
اعراض

از لبری

از مشرق دنیا بسوی مغرب آن میرسید در کمتر از لحظه
بهم زدن و شنونده این امر عجیب غریب نمی شمرد
و این مسئله معراج جسمانی بعینه همین مسئله طی الارض
معصوم میباشد یعنی چنانچه معصوم در طرفة العینی از مشرق عالم
بمغرب آن میرود و گذشت مع ذالک جسم و صورت
بشری او بر حال خود محفوظ است معراج معصوم صلی الله علیه
با جسم و صورة بشریه او چونکه جسم او لطیف
بوده و صورة بشری او هم در لطافت تابع جسم
او میبوده هیچ عجیب و غریب نباشد و جسمی
که الطف از ارواح مومنین باشد صورة بشری و
لطافت جسم او لطیف بوده باشد و با همین جسم و
صورت بشریه بمعراج رفته باشد و اما شناختن فقهای
خداوندی که خداوند بفعل و قدرت خود خودشان را
مدبر و حافظ آسمان و زمین است و کسانیکه منکر
میشوند معراج جسمانی را و میگویند که لازمه صعود
صعود بشریه با فلاک خرق و التیام است گمان کرده اند

[illegible]

و توهم بنجیال واهی ایشان است و تمام عالم یک وضع مییابد که اگر این یک وضع مختل شود نظام عالم مختل میشود پس و نمی‌شود جزئی از فلک پاره شود و شکاف زیرا که آن پیدا شود انجزاء از حرکت می‌ایستد و چون انجزاء از حرکت ماند بقیه جمیع فلک از حرکت می‌ماند و حال اینکه در فلک سوراخی نیست تا اینکه در رد و ابطال اینها فرمود این خیالات جاری بر حسب گمانهای ایشان است

باری این بود محصل و خلاصه کلام شیخ بزرگوار ملاحظه کن و شیخ بزرگوار در این لفظ الواحد کل رتبه ما منها بنحوها بنطر اصحاب تعبیه در صفحات محاجه و مجادله ذکر فرموده و جزم بآن نفرموده است بلکه چون ظاهر آن محل اشکال و ایراد بوده از ظاهر آن احتراز کرده و در جواب ایراد فرموده اگر ما باین احتمال البته قائل بودیم مراد ما از انداختن هر رتبه در رتبه دیگر نیست بلکه هر رتبه انداختن اعراض هر رتبه مقام

[illegible]

در مقام استدلال

[illegible] جسم [illegible] را آن مثل نسبه یک ذره تمام آسمان و زمین است و شاید نسبه تمام عالم است

در باب معراج جسمانی
و حقیقت امر لالا امر انه
معصومین

دانستی صریح فرمودند که اصول مراتب صادره بشریه از نور زرد بهر رتبه
با هم بود و اختلال و اتفاقی که در اصول مراتب صادره بشریه الله دوم
پس از ظاهر احتمال اول احتراز وجه رجحت بقول خود
انا لقول لو قلنا بذالک فالمراد بها اعراض ذالک یعنی اگر ما
باین احتمال اول قائل بوده باشیم پس مراد ما باین مراتب اعراض
این مراتب است پس بر تو معلوم شد که شیخ بزرگوار جزم داشتم
بظاهر این احتمال نفرموده و این لفظ لو قلنا بذالک اشاره
باین است که باین احتمال قائل نیستیم و بر فرض اینکه قائل
بوده باشیم مراد ما باین مراتب ... در نزد ... رسیدن
بهر رتبه از انچه است اعراض مراتب است و تعلیق قول بر لفظ لو انچه را که از ان رتبه رسیده
در حقیقه تعلیق بر امر محال است مثل قول حق تعالی لو کان فیهما
آلهة الا الله لفسدتا و از باب مماجه و مجادله بالتی هی احسن و اسکات خصم و مسکت
این احتمال را ذکر فرموده اند و ذکر احتمال در مقام مماجه و استدلال
دخلی باعتقاد و قول ایشان ندارد و بس تا در حکایت شمره متحیر بکم
محکم کلام ایشان بر تو معلوم شد و انچه ضرورت اسلام بر اتفاق هم

[illegible]

بود واجماع واتفاق بر آنواقع است این است و پیغمبر صلى الله علیه وآله که
با جسم دنیوی و صورت بشری خود بمعراج تشریف بردند
و بعضی از حکما چون خرق والتیام در افلاک را محال و ممتنع میدانسته
لهذا قائل بمعراج روحانی شده اند و قول ایشان مخالف
اجماع و ضرورت است و باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است
و مذهب حق آن است و آنحضرت با روح و جسم هر دو
بمعراج رفته اند و افلاک سبع با همین جسد عنصری دنیوی خود
پاره کرده اند و خرق والتیام نظر بقدرت کاملهٔ الهی محال و
ممتنع نیست و کلمات و عبارات مشایخ عظام اعلی الله مقامهم همه
دال و صریح در این مضمون است و در همین جواب سید کاظم طیفی
در محل اشتباه و ایراد معاندین شده در چندین موضع از آن
تصریح بمعراج جسمانی فرموده و از قول بمعراج روحانی احتراز
و دوری جسته اند اول اینکه فرموده است حق تعالی ارواح
مؤمنین را از شعاع جسم پیغمبر خلق فرموده چنانچه در اخبار
بسیاری وارد شده و از ارواح مؤمنین نسبت بجسم پیغمبر

مثل شعاعی است که از آفتاب بر زمین واقع میشود فرمود که چون
جسم پیغمبر را نسبتی است باین لطافت نسبتی که آنحضرت با جسم
خود بمعراج تشریف بردند و خرق والتیام در افلاک واقع
شد و هم آنکه فرموده اند بعد از ذکر اصحاب در مقام محاجه واستدلال دلایل خصم
فرموده اند لا یقال هذا قول بعروج الروح خاصة لانا نقول انا لو سلمنا
ذلک فالمراد بها [illegible] ذلک یعنی کسی که بدنه ظاهر این اصحاب
ولفظ القاعد کل ربتی منها فهذا ظاهر در قول بعروج روح
به تجلیات در جات میکویم اکر مراد این اصحاب ثابت بعروج باشد
مراد ما از انداختن هر رتبه در نزد هر کره اعراض از رتبه بوده باشد
و مراد از انداختن اعراض این است که جسم دنیوی او نسبت
بعالم کون تقاء لطیف شده باشد و مثل این تلطیف این است که
که اگر تو خواسته باشی که جسمی لطیف دیابکره بردی و بر جامه
ولباس تو کرد و غباری باشد پس تو مناسب انکه آن کرد
و غبار را از جامه ولباس خود تکانی و مسکن وابن کرد و غبار جامه
در حقیقت اصل جامه ندارد و حالی هم در این مقام اعراض
مراتب بشریه نیستند در حقیقه مراتب و عناصر که بشریه و

حکمت عدم صورت بشریه کیفیة آن

وصفات آن ۲ — او ندارد ان روش اعراض بشریه اختلال و انقضا در نفس
صورت بشریه واقع نشود چنانچه از روشن جسم کدر و غبار رجات
انعدام انجام لازم نمی افتد باری در وقت صعود جوهر
اصول مراتب بشریه در ذوات عناصر ادبیه باشد بر حال
خود شش باقی بود با جسم و صورت بشریه دنیویه خود
با ذوق کن بالا رفت و علاوه برآنکه تصریح فرمود است معقبه
که مراد از این عبارت اندخش اعراض بشریه است لفظ
القاء عند کل رتبة ما منها فیها و بمعنای اندخش
باشد در بسیار جاها در اندخش اعراض
استعمال شده چنانچه در عرف میگویند القیت
فی المرآة وجهی یعنی انداختم صورت خود را در آینه و
حال اینکه ذات وجه مقابل که متصل بمقابل است
که تعبیر میشود از ان بشبح متصل در آینه نیفتاد و انداختن
شبح متصل در آینه محال و ممتنع است بلکه شبح
منفصل مقابل در آینه انداخته میشود و این شبح
منفصل در آینه افتاده از اعراض شبح متصل
بعینه

۲ و عرض غیر از جوهر است بلکه آن از کیفیات جوهر ...

شخص مقابل است و شبح متصل به ذات وجه انعکاس بعض باشد از مقابل
جدا نمیشود و متصل بمقابل است و اثر شبح متصل گویند
و همچنین وجه به شیء از ذات است و پیغمبری از پیغمبران
بخداوند عرض کرد یا رب کیف الوصول الیک
فاوحی الله الیه الق نفسک تعال الی یعنی پروردگار چگونه
میباشد وصول بسوی تو وحی رسید بانداز نفس خودت
را بیفکن از و بیا بسوی من وجه پس معلوم است ذات
و حقیقت نفس انداختن آن ممکن نیست پس مراد از انداختن
نفس انداختن اعراض و آثار دل از ماست آن است و وجود است و کیفیات و صفات
و تعلقات آن میباشد و اینها هم از اعراض نفس میباشد و انداختن
آن از شرط وصول بقرب پروردگار است بالجمله کلام

در معرفت نفس مسئله بهمین قسم میباشد و شیخ مرحوم خواسته اند
فرق نگذارند میانه اصول مراتب بشریه یعنی جمادات
عناصر چهارگانه با اعراض ذاتیه و صفات آنها و اعراض
در معرض زوال و اضمحلال است و ذات جوهریه ثابت دائم
و برقرار است و فرق میانه ذوات با اعراض در غایت

وصحیح است و اعراض عناصر و مراتب بشریه و حیات تجسیم
عناصر و مراتب بشریه ندارد و چون ابن ابی قطیفی این
مسئله را از شیخ بزرگوار سؤال کرده از اهل حکمت بعضی
دلیل بر امکان او این بعضی صعود بشریه کثیفه مستلزم
خرق والتیام است دلیل بر امکان او این بعضی خرق والتیام
در افلاک محال است لهذا شیخ بزرگوار در مقام محاجه
با این حکیم از باب مجادله با التی هی احسن در
جواب او فرموده اند در صعود صورت بشریه
بطوری که خرق والتیام لازم نیاید چه احتمال ممکن است
واحتمال که ... اوله آن از عقلها این است که آنحضرت
در وقت صعود نیز در رسیدن بهر کره ابدان
با بدانچه را از آن کره میداشته در آن کره پس
این احتمال را از باب محاجه و مجادله بطریق سائل فرموده وا لزام راه
چونکه ... خرق والتیام را محال میدانسته واگر نه خود شیخ
بزرگوار خرق والتیام در افلاک را محال نمیداند
بلکه از احکمت واجب نیز میداند چنانچه از دیگر همین جواب
معلوم شود

و فرض کن

سوم میشود پس ذکر شیخ بزرگوار این احتمال را از باب محاجه
در دفع ایراد سائل بوده است چونکه سائل خرق و التیام در افلاک
را محال نمیدانسته و علماء متکلمین و حکماء عارفین با هر قومی
بطریقه خود ایشان محاجه و مجادله میکنند تا اینکه
حجه را بر خصم خود تمام کنند چنانچه ابراهیم علیه السلام با سه
کرده که یکی ستاره پرست و دیگری ماه پرست
و دیگری آفتاب پرست بودند و با هر یک بطریقه ایشان
محاجه و مجادله فرمودند و حق تعالی در شأن او فرموده است
و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم نرفع درجات
من نشاء، پس اگر کسی بخواهد اصل عقیده شیخ بزرگوار
در مسئله معراج معلوم نماید ملاحظه سایر کلمات
مکاتبات او در مسئله معراج نماید و فرموده است
پیغمبر در شب معراج با جسم و صورت بشریه خود
با جامه و عمامه و نعلین خود بمعراج تشریف بردند
و هیچگاه فرموده که صورت بشریه آنحضرت مانع از اینست که آنحضرت
با جسم خود افلاک را پاره کند و داخل در حجب انوار شود

و نیز فرموده‌اند بشریت معصوم در جنب نورانیت جسم
اصلی او قلیل و مستهلک بلکه و مثل بشریت ذو مقام نورانیت
جسم اصلی او مثل یک مشت خاک در دریای محیط است
پس از برای یک مشت خاک در این دریای محیط اثری
ظاهر نمی‌شود و حال همین قسم است صورت بشریت معصوم
یعنی فانی و مستهلک بلکه و شیخ مرحوم اعلی الله مقامه در
همین جواب لطیفه فرموده که جسم معصوم و امام
علیهم السلام یک مرتبه الطف و انور از ارواح مؤمنین است
و جسم لطیفه حکم ارواح را دارد و چنانچه ارواح
قدسیه در یک چشم بهم زدن مشرق و مغرب را طی و سیر
میکنند و مزاحمت بچیزی ندارند و مکان از ایشان تنگ
نمی‌شود و همچنین اجسام لطیفه می‌توانند در طرفة العین
دنیا و آخرت را سیر کنند چنانچه معصوم علیه السلام
با جسم و صورت دنیویه خود از مشرق بمغرب عالم میرفت
و در مدت اندکی با جسم و جسد دنیوی خود عالم متعدده
را طی و سیر مینمودند و اوضاع عالم زمان بر حال خود باقی بود
الی آخر

در بیان کثیف معراج

پس مسئله معراج بعینه مثل مسئله طی الارض و صعود شیخ و هر که از یک
ها شنیده پس بعضی را تذکر بردیم تا ... در این کلمات بر تو معلوم شود
که آنچه را مفترین و مشککین از راه تدلیس و تلبیس بشیخ و شیخیه
نسبت داده و میدهند از آنچه ضرورة بر خلاف اخبار و آیات است
همه کذب و افترا و تهمت است و از حکایات عجیبه این است
که در وقتی از اوقات همین رساله را بر جمعی از مؤمنین قرائت
میکردم یکی از طلاب عصر و قشری و منکر هم حاضر شدند
و از استماع این کلمات حجت بر او تمام شد و عذری و حجتی دیگر از برای او
باقی نمانده ناچار گریز بر قرار اختیار کرده و بعد پیغام
فرستاده و ایراد کرده بود که چرا شیخ مرحوم و سید مرحوم در رشته
عبارات بلفظ تصریح کرده اند که پیغمبر با بشریه کثیفه خود بمعراج
و از کجا بشریت پیغمبر کثیف است و حال آنکه آنحضرت طاهر
و مطهر بوده و در زیارت است لم تنجسک الجاهلیة بانجاسها ولم تلبسک
من مدلهمات ثیابها و این طلبه بیچاره گویا گمان کرده بوده که بشریه
کثیفه یعنی نجسه مراد بوده پس این حقیر او را جواب داده که کثیف در اخبار
و عبارات علما و حکما بر خلاف لطیف است و لطیف یعنی رقیق و نازک

و کثیف یعنی غلیظ و ضخیم و ستبر و در مجمع البحرین مضمون این تصریح فرموده
و در حدیث وارد شده که از آنحضرت سؤال کردند که آیا نماز
در یک جامه جایز است آنحضرت فرمودند اذا کان الدرع
کثیفا فلا بأس یعنی اگر جامه ستبر و ضخیم باشد نماز در آن
جایز است و در حدیث دیگر در تعریف روح الهی در مجمع
الروح جسم لطیف البس قالبا کثیفا یعنی روح جسمی است لطیف
که خود را پوشانیده است در قالبی کثیف پس هر جسمی نسبت بروح
آن کثیف است زیرا که روح نسبت باو لطیف است پس جسم پیغمبر
هم نسبت بروح او کثیف یعنی غلیظ میباشد و بهمین طریقه صدره شریفه بظاهر
او نسبت بجسم او کثیفه میباشد و جسم او نسبت بصدره شریفه او لطیف است
و همچنین در عبارت لمعه فرموده و یجب تخلیل خفیف الشعر دون الکثیف یعنی
واجب است در وقت وضو آب را داخل در زیر موی ریش
کنار هرگاه آن ریش خفیف باشد یعنی انبوه نباشد و در ریش کثیف یعنی انبوه
داخل کردن آب در زیر آن لازم نیست و همین قدر از بیان از برای
مؤمن منصف کفایت میکند و بر غیر منصف حجت تمام میشود الحمد لله اولا و آخرا
ظاهرا و باطنا وقد وقع الفراغ من تصنیف هذه الرسالة بید مؤلفها العبد الفقیر الی الله
عفی الله عنه فی یوم الرابع عشر من شهر ذی الحجة الحرام سنه اثنا عشر و ثلاث مائه بعد الالف
من الهجرة النبویه سنه ۱۳۱۲

در بیان کیفیه معراج

و شیخ بزرگوار اعلی الله مقامه چون مسئله معراج را از باب مسئله طی الارض معصوم (ع) دانسته
دانسته مقامات است در کیفیت طی الارض بطریق ایشان عرض شود در جواب
رسالهٔ رشتیه فرموده و این است ترجمه فرمایش او که امام علیه السلام بجسم شریف
خود در طرفة العینی مسافهٔ بعیده را قطع و سیر میکند بجهة آنکه جسم شریف
او لطیف تر از عقلها و ارواح مؤمنین شیعه ایشان است چنانچه روایت شده که
خدای تعالی اجسام ائمه را از علیین خلق فرموده و قلوب و ارواح شیعه
از شعاع جسم ایشان خلق کرده است و نسبت اجسام ایشان
بقلوب و ارواح شیعه مثل نسبت منیر از انوارات و آن یک بهفتاد است
پس در جائیکه اجسام ایشان باین لطافت بوده باشد و حال آنکه
تو بقلب خود احاطه بمشرق و مغرب و دنیا و آخرت میکنی در کمتر از
چشم بهم زدن و حال آنکه قلب تو از شعاع جسم ایشان است
پس دیگر تو چه گمان میکنی در اجسام ایشان پس اگر تو بگوئی
که امام علیه السلام از برای او جسد عنصری و صورت بشریه ملکیه

و در این صورت بشریه مثل غیر خود درست پس حکم نه این بشریه
مانع ایشان نمیشود در جا ساکنم اگر بخواهند اراده مانع نمیکنند
و اینهم معجزه است و اگر بخواهند بمقتضای حقائق خود است و
عمل میکنند نه اینکه بشریت و عنصریت ایشان با وجودیکه
لطیف تر اند از بشریه غیر ایشان است برای ایشان باری
هرگاه نسبه بدهی این بشریه را بنسبتی بزرگتر و دیگر نفسهای
ایشان مثل نسبة یک ذره است بسوی آسمانها و زمین است
و عظیم تر است و بیگانه است و چیزیکه عبارت از ذره باشد
مانع نمیشود از چیزیکه عظیم تر از آسمانها و زمین باشد
و از این جهة بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله بود وقتیکه در
آفتاب می ایستادند سایه نمی انداختند و حال آنکه بشریه
و جامه او با او بود و همچنین آنحضرت در شب معراج
صعود فرمودند با بشریه و جامه خود تا [illegible] که

در آسمانهای هفتگانه که گشته و داخل در حجب انوار شده بود
و خرق و التیام در افلاک لازم نیاید انتهی کلامه اعلی الله مقامه
و همین قدر بجهت اتمام حجت کفایت میکند و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

و انا المسیء الجانی عبد الرحیم ابن محمد ابراهیم اللهم [illegible]
واحشرنی مع محمد و آله علیهم السلام و لا تفرق بینی و بینهم
طرفة عین ابدا
سنه ۱۳۱۱